

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۹

بررسی تطبیقی زنده به گور هدایت و سه تار جلال آل احمد با یادداشت های یک دیوانه و شنل نیکلای گوگول*

دکتر مریم حسینی
دانشیار دانشگاه الزهراء

چکیده

مقاله حاضر به بحث درباره انتشار آثار گوگول در ایران و تأثیر آن بر دو تن از نویسندگان برجسته معاصر، یعنی هدایت و آل احمد، می پردازد. ادبیات داستانی معاصر ایران در آغاز قرن بیستم سخت تحت تأثیر آثار نویسندگان روس بود و در میان این نویسندگان، گوگول با داستان های طنز و ساده اش جای ویژه ای داشت. در دوره مشروطه نویسندگان ایرانی اصلی که در تفلیس می زیستند و در آنجا با آثار نویسندگان روسیه آشنا شده بودند، سبک ساده و طنزآمیز گوگول را در نوشته هایشان وارد کردند. زین العابدین مراغه ای و آخوندزاده از جمله این نویسندگان بودند که سبک نویسندگی شان موجب به وجود آمدن روشی تازه در نویسندگی در ایران شد.

بسیاری از داستان های گوگول، در آغاز شکل گیری ادبیات جدید ایران به فارسی ترجمه شد و بسیاری از نویسندگان چون صادق هدایت و جلال آل احمد با استفاده از درونمایه ها و شگردهای نویسندگی وی آثاری به وجود آوردند.

اگر نگوئیم که صادق هدایت در داستان «زنده به گور» از داستان «یادداشت های یک دیوانه» ی گوگول برداشت کرده است، می توانیم مطمئن باشیم که مطابق نظریه بینامتنیت، گوگول از جمله نویسندگانی است که آثارش سخت در داستان های فارسی نفوذ کرده و حضور ناخودآگاه دیوانه گوگول را می توان در زنده به گور هدایت دید. همچنین، ممکن است که جلال آل احمد هنگام آفریدن داستان «سه تار»، آکاکی آکاکویچ قهرمان داستان «شنل» را می شناخته است.

واژگان کلیدی

داستان نویسی معاصر ایران، نیکلای گوگول، صادق هدایت، جلال آل احمد.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۸/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۱۹
نشانی پست الکترونیک نویسنده: drhoseini@yahoo.com

۱- مقدمه

آشنایی ایرانیان با فرهنگ و ادب مغرب زمین که از دوره قاجار به صورتی گسترده افزایش یافت، از موجبات تحول اساسی فرهنگی و ادبی این سرزمین است. عده ای از اهل قلم ایران که خارج از مرزهای این کشور در تفلیس و آذربایجان می زیستند، با آثار نویسندگان و نمایشنامه نویسان فرانسوی و روسی آشنا شده بودند. برای مثال، آخوندزاده در تفلیس با آثار مشاهیر ادبیات فرانسه آشنا می شود و هم آثار نویسندگانی چون پوشکین و گوگول و لرماتوف و تولستوی را مطالعه می کند (بالایی و پرس، ۱۳۷۸، ۲۰). زین العابدین مراغه ای هم تحت تأثیر فرهنگ و ادبیات فرانسوی و روسی است و «تا به حال چندین بار سخن از نزدیکی سیاحت نامه ابراهیم بیگ به نفوس مرده گوگول به میان آمده است» (همان، ۳۹)

از ۱۹۰۰ میلادی به بعد، ادبیات معاصر ایران هم تحت تأثیر مدرنیزاسیون اجتماعی و فرهنگی و رویکرد شاعران و نویسندگان ایران به ادبیات سایر کشورها تحول اساسی می یابد. آثار بسیاری از نویسندگان جهان به زبان فارسی ترجمه می شود و شاهکارهای داستان نویسی، مخاطبانی تازه می یابند.

جز ترجمه آثار، اعزام محصلین به کشورهای خارجی که از اواخر دوره قاجار آغاز شده بود، دریچه هایی تازه از فرهنگ و ادب غرب را بر دانشجویان ایرانی گشود. سید محمد علی جمال زاده و بزرگ علوی و هدایت در زمره محصلین اعزامی بودند که بعدها در زمره بزرگ ترین داستان نویسان ایران قرار گرفتند.

بیشتر این دانشجویان در مواجهه با بزرگ ترین آثار ادبی جهان قرار گرفتند و بسیاری از این آثار را خواندند و بسیاری را ترجمه کردند. گوگول در زمره نویسندگانی بود که از همان روزهای نخست شکل گیری نهضت ترجمه در ایران توجه همه را به خود معطوف کرده بود. زبان ساده و صریح و صمیمی و انتقادی وی در داستان های کوتاه و بلند و نمایشنامه هایش از موجبات گرایش ایرانیان به آثار وی بود. اما این زبان ساده مانع از آفرینش بزرگ ترین آثار درباره روح بشر نشده بود. گوگول در اعماق وجود آدمی دست می برد و داستان مردم عادی ای را روایت می کرد که دوستشان می داشت و دلش به حال ایشان می سوخت. طنز هم که خصیصه اصلی نثر دوره مشروطه و دوره نخست ادبیات مدرن ایران است، در آثار گوگول وجود داشت. به همین جهت، گوگول و داستان هایش از همان ابتدا مورد توجه نویسندگان قرار گرفت و بیشتر ایشان از ترجمه فرانسوی آثار

گوگول در آن سال ها استفاده کردند. گوگول پدر داستان کوتاه جهان بود. کسی که داستایفسکی و چخوف و تورگنیف و گونچارف همه و همه از زیر شنل او بیرون آمده بودند (میرصادقی، ۱۳۶۵، ۴۹۰)، پس بدیهی بود که داستان کوتاه نویسان ایرانی به خواندن و ترجمه آثار او اهتمام کنند.

نیکلای واسیلیویچ گوگول (۱۸۰۹-۱۸۵۲) یکی از ژرف اندیش ترین نویسندگان جهان، در او کراین به دنیا آمد. در سال ۱۸۳۵ چند داستان و مقاله منتشر کرد. سال بعد، انتشار نمایشنامه بازرس او تحسین مردم را برانگیخت، مردمی که هدف این کمدی را حمله ای بر نظام حکومتی خودمختار و بی کفایت می دانستند. همین هدف و نیز محکوم سازی سرفداری، در جلد اول نفوس مرده که در سال ۱۸۴۲ منتشر شد، آشکار است. آثار عمده گوگول عبارتند از: شامگاهان در دره دیکانکا، میرگورود، تاراس بولبا، یادداشت های یک دیوانه، بازرس (نمایشنامه ای کمدی)، رمان نفوس مرده، رمان کوتاه شنل (تراویک، ۱۳۷۶، ج ۲ / ۷۳۳-۷۳۵).

در طول صد سال اخیر، آثار داستانی گوگول بارها در ایران ترجمه و تجدید چاپ شده است. نمایشنامه های وی به خصوص نمایشنامه بازرس بارها بر صحنه های نمایش ایران قرار گرفته است. نخستین بار مصطفی فرزانه برخی آثار گوگول را به زبان فارسی برگرداند. در سال ۱۳۲۹ یادداشت های یک دیوانه به همراه دماغ و شنل توسط وی ترجمه شد. نمایشنامه بازرس را م.ع. شمیده در سال ۱۳۲۳ برای اولین بار ترجمه کرد. تاراس بولبا را هم شفیع مدنی و قازار سیمونیان در دهه سی منتشر کردند. رمان بلند نفوس مرده ترجمه محمد کاظم انصاری در سال ۱۳۳۱ انتشار یافت. در سال های اخیر هم خشایار دیهیمی یکی از بهترین مترجمان آثار گوگول در ایران به شمار می آید. وی مجموعه داستان های کوتاه گوگول را در سال ۱۳۶۳ با عنوان یادداشت های یک دیوانه به فارسی برگردانده است.

۲- بحث و بررسی

در داستان نویسی جدید ایران چهره های برجسته ای پیدا می شوند که در اثر مطالعه فراوان آثار نویسندگان خارجی و نبوغ ذاتی، در زمره بزرگ ترین نویسندگان جهان قرار گرفتند. صادق هدایت یکی از پیشروان ادبیات داستانی نوین ایران است که توانست با خلق چندین مجموعه داستان های کوتاه و رمان،

گوی سبقت را از دیگران برآید و به یکی از چهره های جهانی داستان نویسی تبدیل شود.

صادق هدایت چند سال در فرانسه تحصیل کرد و پس از بازگشت از آن کشور، به مرکز و محوری اساسی در ترویج و معرفی ادبیات سایر سرزمین ها در ایران تبدیل شد. هدایت دوستان و نزدیکان خود را به ترجمه آثار برتر تشویق می کرد و در نتیجه، اهتمام و توجه وی بسیاری از شاهکارهای ادبی جهان به زبان فارسی ترجمه شد. او نه تنها بیشتر داستان های خوب دنیا را خوانده بود، بلکه چون منتقدی آگاه به نقد و نظر درباره آن ها می پرداخت و جز آن، نقد هایی بر ترجمه این آثار هم می نوشت. یکی از همین نقدها نقدی بود که او بر ترجمه م.ع. شمیده از نمایشنامه «بازرس» گوگول نوشت. مجله پیام نو که ارگان انجمن ایران و شوروی و همکاری های متقابل فرهنگی دو کشور بود، مبادرت به چاپ مقالاتی می کرد که در آشنایی ادبیات و فرهنگ دو ملت موثر باشد. در شماره های مختلف این نشریه نویسندگان و شاعران روسیه چون آنتوان چخوف و پوشکین و گوگول و تولستوی و داستایفسکی معرفی می شوند و آثاری از ایشان ترجمه می شود. برای نمونه، داستان تصویر گوگول توسط رضا آذرخشی نخستین بار در شماره های ۸ تا یازده همین مجله درج شد. هدایت هم با این نشریه همکاری می کرد و در این نشریه چند مقاله نوشت که یکی از آن ها همین مقاله فوق الذکر بود.

او در این مقاله به نیاز ادبیات ایران به ترجمه شاهکارهای ادبی اشاره می کند و یکی از علل عقب ماندگی ادبیات ایران را عدم تماس با افکار و سبک ها و روش های ادبی دنیای نو می داند. او درباره اهمیت ترجمه آثار گوگول می نویسد و آن را اینگونه معرفی می کند: «پس نامبرده انتقاد و هجو زهرآگینی از جامعه و وضع اداری زمان نویسنده است. در آن محیط فاسد که جز افراد فاسد روی کار نمی آمده، دزدی، دغلی، شیادی، کلاه برداری، تقلب، تملق، رشوه خواری، وقاحت، حماقت، بدمستی، پرخوری، پرمدعایی و ظلم و جور رایج و متداول بوده است. نویسنده در اثر اشتباهی که با نهایت زبردستی تولید می کند، همه این اشخاص عالی رتبه اداری را که منافع مشترک آن ها تهدید شده بود، یک به یک معرفی می نماید و میچشان را باز می کند. به طوری که خواننده یا تماشاکننده پیس تأثیر شدید تنفر و انزجار مسخره آلود فراموش نشدنی از این

وضع باقی می گذارد. ازین رو خواندن بازرس بر هر ایرانی واجب می باشد.» (هدایت، ۱۳۲۳، ۵۲)^۱.

داستان یادداشت های یک دیوانه را نخستین بار مصطفی فرزانه ترجمه کرد و هدایت آن را تصحیح نمود. مصطفی فرزانه که یکی از دوستان صمیمی هدایت بود، درباره ترجمه یادداشت های یک دیوانه می گوید: «برای ترجمه بعضی از آثار از هدایت کمک می گرفتیم. مثل داستان های گوگول که به عنوان نمونه، یکی از آن ها «یادداشت های یک دیوانه» چاپ شد... روزی که نوول گوگول را نزد هدایت بردم، پرسیدم که La Manteau را چه ترجمه کنم؟ گفت: شنل باشلق دار و آن (داستان) را برای مقابله با متن فرانسوی نگه داشت و در عوض نفوس مرده، رمان همین نویسنده را داد که بخوانم (فرزانه، ۱۳۷۶، ۸۸).

۳- مقایسه زنده بگور و یادداشت های یک دیوانه

صادق هدایت نویسنده رمان بوف کور است که یکی از شاهکارهای داستان نویسی سمبولیستی و سوررئالیستی می باشد. نخستین داستان کوتاه این نویسنده نامدار «زنده به گور» نام دارد. این داستان کوتاه در مجموعه ای با همین نام که شامل چندین داستان کوتاه دیگر است، در سال ۱۹۳۰ برای نخستین بار منتشر می شود. نویسنده در این زمان بیست و هفت سال داشت.

عنوان دیگری که نویسنده به داستان می دهد، «از یادداشت های یک نفر دیوانه» است. این داستان روایت شخص دیوانه ای از حالت های اضطراب و هذیان و افسردگی خود است. شیوه روایت از زاویه دید اول شخص است و تا پایان داستان به همین شکل ادامه می یابد. روایت، شکل یادداشت روزانه دارد. البته گاهی به گذشته برمی گردد و درباره دیروز و پریروز و پس پریروز می گوید و گاهی به آینده می اندیشد. به روز مرگش و چگونگی نگاه دیگران به جسد مرده خودش. راوی روان پریش است و دچار افسردگی و اسکیزوفرنی ست. صدهای مبهمی می شنود و همواره به مرگ می اندیشد. او با مرگ زاده شده و به حال مردگان غبطه می خورد. گاهی آنقدر مأیوس می شود که دست به خودکشی می زند؛ و گاهی در حالتی به خود غره، خود را روپین تن می یابد. اما به هر حال، نگاهی ناتورالیستی و تاریک بر داستان حکمفرماست و راوی در تیمارستان از حال و روز تیره خود حکایت می کند.

راوی فردی منزوی است و از دیگران کناره گرفته است. از خاطرات وی که در داستان نقل می کند، یکی خاطره بودن با دختری جوان در سینماست که ده

روز پیش اتفاق افتاده و اینکه دیگر به سر وقت دختر نمی رود و خود را آماده مرگ می کند (صص ۱۴ و ۱۵). «مابین چند میلیون آدم مثل این بود که در قایق شکسته ای نشسته ام و در میان دریا گم شده ام.» (۱۸).

یاد دوران کودکی، یکی از موضوعاتی است که ذهن روان پریش او را مشغول می کند. او گلین باجی را به یاد می آورد که برایش قصه می گفت. و آرزو می کند تا دوباره او را با قصه های فراوانش ببیند. «همینطور که خوابیده بودم، دلم می خواست که بچه ای کوچک بودم، همان گلین باجی که برایم قصه می گفت و آب دهان خودش را فرو می داد، اینجا بالای سرم نشسته بود، همانجور من خسته در رختخواب افتاده بودم، او با آب و تاب برایم قصه می گفت و آهسته چشم هایم به هم می رفت.» (ص ۱۲). (به نوعی تصریح به اینکه قصه، درمانی بر دردهای بی درمان اوست).

مکان داستان پاریس است و راوی از گورستان مونپارناس و مرده های آن سخن می گوید. شب ها کابوس می بیند و کابوس هایش را تعریف می کند. ولی جالب اینکه گاهی آرزو می کند در روسیه و جنگل های کاج آن بود. می خواهد از خود بگریزم، بروم خیلی دور، مثلاً بروم در سیبری، در خانه های چوبین، زیر درخت های کاج، آسمان خاکستری، برف، برف انبوه میان موجیک ها، بروم زندگانی خود را از سر بگیرم (ص ۲۱).

راوی بارها اقدام به خودکشی می کند. در فضای بسیار سرد شهر پاریس بارها بدون لباس کافی روبه روی پنجره می نشیند تا سرما او را شکنجه دهد. از خوردن و نوشیدن امتناع می کند. زهر می خورد و تریاک را امتحان می کند، اما هیچ کدام او را از پا در نمی آورد.

راوی تمامی نوشته های خود را نابود می کند. «یک هفته بود که خودم را آماده مرگ می کردم، هرچه نوشته و کاغذ داشتم همه را نابود کردم.» (ص ۱۵).

آنچه درباره داستان زنده بگور آمد، حتماً خوانندگان را به یاد داستان یادداشت های یک دیوانه نیکلای واسیلیویچ گوگول می اندازد. این داستان هم نخستین اثر داستانی این نویسنده نامدار است. گوگول این داستان را در سال ۱۸۳۵ منتشر کرد. در این زمان گوگول بیست و شش سال داشت و آغازین تجربه نویسندگی اش را ارائه می کرد. یادداشت های یک دیوانه گوگول هم به شیوه روایت اول شخص نوشته می شود. در این داستان شخصیت اصلی بیماری مبتلا به اسکیزوفرنی است که از اوهام و هذیان ها و کابوس های خود سخن می گوید.

یادداشت های یک دیوانه گوگول به ظاهر نظام مند و مرتب است و به صورت تاریخی مدون شده است، اما زمان در آن عجیب و غریب است، مثلاً جایی تاریخ ۴۳ آوریل سال ۲۰۰۰ را می آورد و یا جایی دیگر می گوید که زمان را به خاطر ندارم و یا تاریخی درهم می دهد: ژانویه در سالی که بعد از فوریه است. در داستان گوگول راوی خود را پادشاه اسپانیا تلقی می کند و به نوعی خودبزرگ بینی دچار شده است. در داستان گوگول راوی عاشق دختری است که آرزوی بودن با او را می کند. داستان در سنت پترزبورگ اتفاق می افتد و سرمای سخت شهر آزار دهنده است. سرانجام، او را به تیمارستان می برند و در آنجا متحمل عذاب های بسیار می شود (دیهیمی، ۱۳۷۹، ۱۰۱ ترجمه از رلف. ا. متلاو، گوگول).

همانطور که در بالا گفته شد، مشابهت های دو داستان بسیار است. در زیر به مقایسه تطبیقی بعضی از عناصر موضوعی می پردازیم:

۱. عنوان دو داستان یکی است.
۲. روایت هر دو داستان به صورت اول شخص است.
۳. داستان یک شخصیت اصلی بیشتر ندارد و آن هم فرد افسرده ای مبتلا به اسکیزوفرنی است.
۴. در هر دو داستان شکل و ساختار آن به صورت یادداشت های روزانه است.
۵. هر دو دیوانه در سرزمین هایی دور از سرزمین مادری به سر می برند.
۶. آرزوی بودن با مادر و همه آنچه روزهای خوب کودکی نامیده می شود، در دو داستان وجود دارد.
۷. عاشق بودن به دختری و دوری گزیدن از او.
۸. شکنجه کردن خود با گرسنگی و سرما.
۹. عشق راوی به تئاتر و سینما در دو داستان.
۱۰. اقدام به خودکشی.

در یکی از یادداشت ها راوی می نویسد که به تئاتر می رود و عاشق رفتن به تئاتر است. همانطور که راوی داستان هدایت به سینما می رود و از گوش دادن به موسیقی لذت می برد. راوی زنده به گور، داستان خود را در تیمارستان روایت می کند. در پایان داستان گوگول هم روشن می شود که راوی در تیمارستان تحت درمان است و دکتر را بازرس و درمان ها را شکنجه تلقی می کند. نوستالژی راوی در بند آخر داستان پدیدار می شود. یاد روزهای خوب گذشته با

مادر در روسیه در یک کلبه کوچک روستایی شبیه همان خاطره گلین باجی برای راوی زند بگور است.

مطابق موضوعی و مضمونی دو داستان از شباهت فوق العاده آن دو حکایت می کند. هدایت داستان خود را در پاریس می نویسد. در این سال ها وی اوقات خود را صرف مطالعه آثار بزرگان ادبیات جهان کرده بود. از سارتر فرانسوی و ریلکه و آلن پوی آمریکایی تا داستان های روسی و نویسندگان برجسته آن. نکته جالبی که از زمان نگارش داستان دریافت می شود، اینکه داستان هدایت تاریخ سال مرگ گوگول را دارد. آیا هدایت می دانست که گوگول در تاریخ مارچ در گذشته است. آیا هدایت می دانست که شایعاتی پیرامون مرگ گوگول وجود دارد، مبنی بر اینکه گوگول زنده به گور شده است و او نام داستان خود را با اشاره به نوع مرگ وی انتخاب کرده است؟ آیا هدایت می دانست که یادداشت های یک دیوانه گوگول نخستین اثر وی بوده است؟ و قطعاً می دانیم که هدایت از مرگ خودخواسته گوگول آگاه بوده است.

همانطور که برای همه روشن است، گوگول در روزهای پایان عمر جلد دوم رمان نفوس مرده را سوزاند و مدت ده روز از خوردن غذا امتناع کرد تا درگذشت. در سال ۱۹۳۱ که گور او را برای انتقال جسدش شکافتند، آثار خراشی بر در تابوت مشاهده کردند و جنازه گوگول را که از طرف صورت درون تابوت قرار گرفته بود. مرگ گوگول خودکشی بود و هدایت که در سال ۱۹۳۰ دست به نخستین خودکشی خود زده بود، مسلماً از نوع مرگ گوگول و شایعات زنده به گور شدن او آگاه بوده است. کتاب هدایت درست زمانی منتشر می شود که گور گوگول شکافته می شود و شایعات زنده به گور شدن او قوت می گیرد.

هدایت داستان یادداشت های یک دیوانه خود را زنده به گور نام می نهد. او به گوگول و مرگ اندوهبار وی می اندیشد و بعید نیست قهرمان داستان زنده به گور تصور هدایت از خود گوگول در روزهای پایان عمرش باشد. آن چند روزی پیش از مرگش که او جلد دوم نفوس مرده را می سوزاند و در انتظار مرگ است. داستان زنده به گور هدایت در اقتباس از داستان گوگول نوشته شده و به نوعی روایت روزهای پایان عمر خود گوگول است که با اقتباس از داستان یادداشت های یک دیوانه نوشته می شود. روزهایی که از خوردن امتناع کرد و با گرسنگی خودخواسته ای به زندگی خود خاتمه داد. داستان زنده به گور به نوعی روایت

خود نویسنده (هدایت) از خودکشی خود او هم هست که حدود بیست سال بعد اتفاق افتاد.^۲

۴- مقایسه سه تار و شنل

جلال آل احمد هم از داستان کوتاه نویسان این دوران است. جلال هم به آثار نویسندگان روس علاقمند بود و برخی داستان های چخوف را از زبان فرانسه ترجمه کرده بود. با توجه به اینکه جلال مدتی از اعضای حزب توده ایران هم بود، ادبیات روسیه برای او اهمیت خاصی داشت و توجه به زندگی افراد دون پایه و وضع اسف بار معاش ایشان موضوع بسیاری از داستان های کوتاه وی است. در اینجا تنها به داستان کوتاهی از او با نام «سه تار» اشاره و میزان تأثیرپذیری این اثر از شنل گوگول در آن بیان می شود.

جلال در مقام روشنفکر در اعتراض به عقاید دُگم و بسته مذهبی، جذب حزب توده شد. این جهت گیری جلال را نه تنها در آثار دوران پیوستگی وی به حزب توده که حتی پس از آن هم شاهدیم؛ جلال در "سه تار" خشونت و سختگیری مذهبیان نا آگاه را در شکستن سه تار پسرکی که از راه نواختن سه تار قسطی، ارتزاق می کند، می نمایاند. «آل احمد در سال ۱۳۲۷ مجموعه داستان سه تار را منتشر کرد. تمام داستان های سه تار درباره زندگی مردمان ساده ای است که قربانی شرایط نابهنجار زندگی می شوند. در سه تار مردی پس از مدت ها به آرزوی ساده اش - خرید سه تار - می رسد، اما پس از درگیری با مردی متعصب تمام آرزوهایش برباد می رود.» (عابدینی، ۱۳۷۷، ۲۵۸)

داستان سه تار بسیار کوتاه است. در ابتدای داستان شخصیت اصلی داستان که جوانی بیست و یکی دو ساله است، توصیف می شود. او در نزدیکی های مسجد شاه در بازار است و به نظر می رسد همین امروز توانسته سه تار برای خودش بخرد. آنچه در ابتدای داستان درباره این جوان درمی یابیم، این است که نوازنده است و در مجالس جشن مردم شرکت می کند و برای آنان می نوازد. اما در طول سه سال نوازندگی همواره در آرزوی داشتن سازی برای خود بوده است، و رنج بسیاری برده تا توانسته بالاخره پس از سال ها صرفه جویی و کسب درآمد از طریق نواختن، سازی از آن خود داشته باشد. حالا با سرخوشی زایدالوصفی به روزهای خوب آینده می اندیشد که خواهد توانست با شادمانی آواز بخواند و ساز خود را به نوا در آورد و مجبور نشود درآمد خود را به کرایه دهنده ساز بپردازد.

اما شادمانی او طولانی نیست. حالا جلوی در مسجد شاه جوانی جلوی او را می گیرد و مانع رفتن وی می شود. «با این آلت کفر در مسجد؟ با جوان درگیر می شود و در نهایت این ساز است که قربانی می شود. ساز به زمین می افتد و کاسه آن می شکند و تارهایش پاره می شود. با شکستن ساز جوان آوازه خوان هم، همه امید خود را از دست می دهد. بر زمین می افتد و پیاله امیدش چون کاسه سازش می شکند و قلبش از اندوه چاک چاک می شود.

پیرنگ داستان سه تار شباهت بسیاری به داستان شنل گوگول دارد. «شنل داستان اندوهبار مردی است به نام آکاکی آکایویچ که عمری را در خدمت دولت گذرانده و طی این سال های متمادی همیشه آرزو داشته پالتوی نویی داشته باشد. اما در اثر فقر و محرومیت هرگز به این آرزوی بزرگ خود نمی رسیده است. سرانجام، بخت با او یار می شود. پاداشی به مناسبت خدمات چندین ساله اش می گیرد که موجب می شود به سراغ خیاط محله برود و بالاپوشی را سفارش دهد. پالتو حاضر می شود و دوستان و همکارانش به افتخار تهیه پالتو ضیافتی به چای و شیرینی ترتیب می دهند. دیرنگام شب وقتی آکاکی به سوی کلبه حقیر خود بازمی گردد، دو سارق شبگرد پالتو را از تن او بیرون می آورند و او را گریان و سیه روز به خانه می فرستند. بی خوابی و رنج و تلاش و دربه دری برای بازستاندن پالتو به جایی نمی رسد و سرانجام، آکاکی که عمری را در حسرت داشتن پالتو گذرانده بود، بدرود زندگی می گوید. تا سال ها بعد، مردم سنت پترزبورگ، در نیمه های شب، شبح مرد درمانده ای را می بینند که در جستجوی پالتوی گمشده خود به هر سوی در تکاپو و تلاش است (شهباز، ۱۳۸۱، ج ۲/۲۹۲-۲۹۳).

۱. در هر دو داستان قهرمان اثر در آرزوی داشتن چیزی است.
۲. به دست آوردن، محال و ناممکن می نماید.
۳. قهرمان همه تلاش خود را می کند و سختی بسیار متحمل می شود تا آن را به دست آورد.
۴. شادمانی مالکیت طولانی نیست.
۵. هر دو محبوب خود را که سال ها در انتظار آن بوده اند، طی حادثه ای از دست می دهند.
۶. اندوه ناشی از از دست دادن، هر دو را به وضع رقت باری می افکند.

دلیل دیگری که وجود دارد و موجب می شود گمان ما درباره تأثیرپذیری جلال آل احمد از گوگول بیشتر شود، جمله ای در این کتاب است که شب پریشانی حال آکاکی را به یاد می آورد. شبی که دزدان شنل او را دزدیدند و او تا صبح در سرمای سخت در به در به دنبال شنل بود. «در شب های دراز زمستان، وقتی از اینگونه مجالس، خسته و لاک برمی گشت و راه خانه خود را در تاریکی ها می جست، احتیاج به این گرمای درونی (داشتن تاری از آن خود) را چنان زنده و جان گرفته حس می کرد که می پنداشت شاید بی وجود آن نتواند خود را تا به خانه هم برساند.» (سه تار). گوگول هم در شنل از آن شب کذایی چنین سخن می گوید: «چراغ های خیابان کاملاً کم سو بود. به کنار خانه های چوبی و زاغه ها رسید. هیچ ذی روحی در آن حوالی به چشم نمی خورد. تنها برف بود و برف که خیابان ها را سفیدپوش کرده بود و اشباح سیاه و ملال انگیز کلبه های محقر که پشت پرده های کشیده گویی به خواب رفته بودند.» (گوگول، ۱۳۸۵، ۱۵۲).

در هر دو داستان آرزوی چیزی موجب تغییر زندگی فرد می شود. هر دو شخصیت گرما و حرارت زیادی را در زندگی شان تجربه می کنند که مایه بقا و زیستی دوباره برایشان است. متلاو بر این باور است که شنل را می توان نماد چیزی دانست که خلأ روحی را پر می کند (دیهمی، ۱۳۷۹، ۱۰۱ ترجمه از رلف. ا. متلاو، گوگول). سه تار هم برای جوان داستان آل احمد همین حکم را دارد.

همانطور که گوگول تلاش می کرد تا در داستان شنل دهشت های دیوان سالاری روسی را افشا کند (نابوکوف، ۱۳۷۱، ۱۱۰)، آل احمد هم تلاش می کند تا از طریق این داستان تعصب های خشک مذهبی را زیر سوال ببرد و از آن انتقاد کند.

مطابق نظریه بینامتنیت و نشانه هایی که در بالا ذکر شد، می توانیم معتقد باشیم که داستان شنل گوگول از جمله آثاری است که سخت در نویسندگان ایرانی موثر بوده است و می توان حضور ناخودآگاه آکاکی کیویچ گوگول را در داستان سه تار جلال آل احمد به روشنی احساس کرد.

۵- نتیجه

گوگول از جمله نویسندگانی است که آشنایی و ترجمه آثار وی تأثیر بسیاری بر نویسندگان ایرانی و ادبیات داستانی معاصر ایران داشته است. شباهت بسیار دورانی که گوگول در آن زندگی می کرد، به اوضاع ایران در اوایل قرن بیستم و

همچنین، شکل گیری داستان کوتاه در جهان توسط گوگول، و روی آوردن نویسندگان ایران به شیوه های نوین داستان نویسی در این سال ها از موجبات آشنایی و گرایش نویسندگان بزرگ ایران به آثار وی می شد. سبک ساده و روان و طنز آلود گوگول به همراه انسان دوستی عمیق و دلسوزی وی نسبت به طبقات رنج دیده جامعه موجب شد تا نویسندگان ایران هم به سبک و سیاق او توجه کنند و داستان هایی به همان شیوه بیافرینند. داستان زنده به گور هدایت و سه تار جلال آل احمد نمونه ای از این توجهات است. هدایت در داستان زنده به گور به یادداشت های یک دیوانه گوگول نظر دارد و جلال آل احمد تحت تأثیر شنل گوگول است.

یادداشت ها

۱. در این مقاله هدایت متن ترجمه فارسی اثر را با متن روسی و فرانسوی آن مقایسه می کند و ایرادهای آن را برمی شمارد.
۲. هدایت در سال ۱۳۳۰ شمسی در پاریس با گاز خودکشی کرد.

کتابنامه

۳. بالایی کریستف و کویی پرس میشل، (۱۳۷۸)، **سرچشمه های داستان کوتاه فارسی**، ترجمه احمد کریمی حکاک، انتشارات معین و انجمن ایرانشناسی فرانسه.
۴. تراویک باکتر، (۱۳۷۶)، **تاریخ ادبیات جهان**، ترجمه عربعلی رضایی، تهران، چاپ دوم، نشر فرزانه روز.
۵. دیهیمی خشایار، (۱۳۷۹)، **نویسندگان روس**، تهران، نی.
۶. شهباز حسن، (۱۳۸۱)، **سیری در بزرگ ترین کتاب های جهان**، تهران، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر.
۷. عابدینی حسن، (۱۳۷۷)، **صد سال داستان نویسی در ایران**، تهران، چشمه، جلد ۱.
۸. فرزانه مصطفی، (۱۳۷۶)، **آشنایی با صادق هدایت**، تهران، چاپ سوم، نشر مرکز.
۹. گوگول نیکلای، (۱۳۸۵)، **یادداشت های یک دیوانه و هفت قصه دیگر**، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، چاپ ششم، نی.

۱۰. میرصادقی جمال، (۱۳۶۵)، ادبیات داستانی، تهران، چاپ دوم، ماهور.
۱۱. نباکوف، (۱۳۷۱)، درس هایی درباره ادبیات روس، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نیلوفر.
۱۲. هدایت صادق، (۱۳۲۳)، بازرس اثر گوگول، مجله پیام نو، شماره یک، ص ۵۲.
۱۳. هدایت صادق، (۱۳۴۴)، زنده به گور، تهران، چاپ هفتم، امیرکبیر.